



# نشریه دانشجویی

# دینون

شماره سیزدهم / پیشواز نوروز ۱۴۰۲



# شناسنامه

نشریه دانشجویی زیتون / شماره سیزدهم / پیشواز نوروز ۱۴۰۲  
صاحب امتیاز: کانون شعر و ادب پردیس فرهنگیان امام علی (ع) رشت

مدیر مسئول: فرشید لاله پور

سر دبیر: محمدرضا جمالی

صفحه آرا و طراح جلد: ریحانه جمالی

ویراستار: زهرا طیفوری، معصومه مسکین، رضا رضائی

نقاشی: ریحانه جمالی، آیدا شریفی

عکاس: فرشید لاله پور، نگار ملکی

دبیر کارگروه شعر: گوهر قوامی

دبیر کارگروه فرهنگی: آیدا شریفی

دبیر کارگروه هنری: احمدرضا بابایی

دبیر کارگروه نویسندگان: محمدرضا جمالی

دبیر کارگروه گویندگان: طیبه محمدی

هیئت تحریری: نگین قریشی، گوهر قوامی، شهرزاد شریفی،

نسترن شریفی، محمدرضا جمالی، آیدا شریفی، نرگس اکبری،

ابوالفضل بیگدلی، فرشید لاله پور، سید علی عظیمی،

حمیدرضا حسین نیا



# فهرست

- .....بهار نو.....
- .....من شاعری را می شناسم.....
- .....بانگ رینا.....
- .....بهار حقیقی.....
- .....لبخندت.....
- .....عاشقانه های من.....
- .....سهم زمین.....
- .....نقد کتاب چشم هایش.....
- .....لاله ای در خاک.....
- .....گالری عکاسی.....
- .....گالری نقاشی.....
- .....بهار دلبر.....
- .....جدول.....
- .....نگاه کلی به سال ۱۴۰۲.....





## سخن سرد پیر

نشریه‌ی زیتون در آستانه‌ی آغاز سال جدید و شروع فصل بهار با نسخه‌ای جدید و ویژه بازگشته است. مجموعه‌ی زیتون سعی کرده است در این نسخه طراوت را به خوانندگان انتقال دهد و بینشی مثبت را تجلی نماید. تیم زیتون سال خوشی را برای ایران و ایرانی آرزو می‌کند.

# بهاری نو

بهاری نو در راهست و مسیر جدید پیش رو  
سالی می آید جدید و امیدی می‌گشاید برای زندگی  
روزی ها می‌شود پر مهر و عشق  
شب ها می‌شود پر شور و نشاط  
بوی یار می‌آید از راهی دور و دراز  
رویای اید در خیال من تو که شاید باشد امسال سال وصال  
شاید امسال نشود اوضاع بر وفق مراد اما به از سالیست که  
گذشت ای روزگار

## من شاعری را می شناسم!

من شاعری را می شناسم که چشم نداشت،

قلب خود را گم کرده بود، دست هایش را باد برده بود،

کفش هایش را آب ربوده بود و کلاغها، صدایش را در لانه های کوچک و سرد خود پنهان

کرده بودند.

تو آیا اولین جوانه سبز درخت سیب را به یاد داری؟!

من آن روز به دنیا آمدم؛ روزی که آینه سرد تردید در ذهن شاعری گمنام شکست و من

متولد شدم.

من کلمات ذهن او هستم، سطر به سطر اشعار خیس و باران خورده اش.

آن گاه که پرنده کوچک امید، قلب او را به منقار داشت و دوباره به سینه اش بخشید،

غنچه کوچکی خندید، آسمان اشک شوق ریخت و خاک دوباره سبز شد.

مرا بخوان؛

بگذار شعر و ترانه ما تمام درختان را از این خواب سفید بیدار کند و باد، دست های این

غریب تنها را به او بازگرداند. شاعری که کفش های آرزوهایش را یافته بود، داستان سبز

ما را بهار نام نهاد و مرا ماهی سرخ کوچکی نوشت در تنگ بلور قصه ها.

نگین قریشی



برای گوش سپاری به نسخه صوتی این متن  
بارکد را اسکن کنید



# بانگ ربنا



همین لحظه‌هاست که صدای گوش نواز ربنا از رادیوی قدیمی پدربزرگ که سال‌هاست روی طاقچه جا خوش کرده طنین انداز شود. شور و هیجان دخترخاله‌ها و پسرخاله‌ها هم به اوج خود رسیده، چندتای‌شان که روزه اولی‌اند و دیگر نا و نوایی برای ابراز وجود ندارند، ثانیه‌ها را به امید شنیدن صدای اذان می‌شمرند. بوی خوشی که در هوا پیچیده نوید یک افطاری لذیذ و پروپیمان را می‌دهد. آش رشته با پیاز و سیرداغ همه را به ضعف انداخته، چای هل تازه دم مادربزرگ که جان را زنده می‌کند و به قول خودش دوی هر دردی است، از کمد چوبی نم زده‌اش شیشه گل محمدی خشک شده‌اش را بیرون می‌آورد و چای لذیذش را مست آورتر می‌کند. صدای زنگ در با هیاهوی بچه‌ها پیوند می‌خورد و مهمان‌ها هم از راه می‌رسند. سفره ساده افطاری همنشین حوض کوچک آبی حیاط شده. ماه، میهمان ناخوانده شب هم با بوسه‌ای بر چهره‌ی حوضک به این میهمانی می‌پیوندد. بالاخره انتظاراتها به پایان می‌رسد و صدای موذنی که می‌گوید الله اکبر در فضای خانه زیبای‌مان گوش و دل و جان را نوازش می‌دهد.

شهرزاد شریفی

برای گوش‌سپاری به نسخه صوتی این متن  
بارکد را اسکن کنید



نشریه زیتون / شماره سیزدهم / پیشواز نوروز ۱۴۰۲

## بهار حقیقی

را بگیرد و با سرفه ای صدای ناشتای سر صبحش را صاف کرد: «سلام خدا قوت عمو... دنبال بهار می‌روم و تا پیدا نکردم برمی‌گردم. خداحافظ.» و بعد چنان به پاهایش سرعت داد که دیگر غرهای عموحسین را که حتما می‌گفت «باز این بچه به سرش زد» یا «باز صبح شد و شروع شد» و... را نشنود.

پرنده‌ای هنوز در آبادی پر نمی‌زد که کم‌کم از آن‌جا دور شد. در راه سمت رودخانه، سگ ولگردی دید که تازه بیدار شده بود و خود را کش و قوس می‌داد. «آهای سگ سحرخیز! تو می‌دانی بهار از کدام سمت رفته؟ من به دنبال بهارم.» غرولند کنان نزدیک تر شد: «تو همان دردسرساز بالامحلی؟ آن سمت رودخانه بنفشه‌ها زمین را فرش کرده‌اند؛ حتما بهار آن‌جاست!»

همان‌طور که چکمه آبی پلاستیکی اش را به پا می‌کرد، زیپ کوله ی قدیمی وصله پینه دارش را بست. روی پله آخر خانه ویلایی کوچک اما دل‌باز مادر بزرگ در مکثی کوتاه چشمانش را بست و نفس را رها کرد. آفتاب تازه بالا آمده بود و سرمای سر صبح هنوز در جریان بود. پسرک دستی به موهایش که تازه اصلاح شده بود کشید و گام‌های کوچکش را محکم کرد. گویی عزم سفری سخت و دراز کرده بود.

کمی جلوتر صدای مش حسین از میانه‌های مزرعه ی تازه شخم خورده اش بلند شد: «آهای پسر! کجا شال و کلاه کردی این وقت صبح؟! ننه خبر داره؟ نری سمت جنگل.. این وقت ها خطرناکه!» دستش را به پیشانی زد تا جلوی نور خورشید



جنگل می‌داند. آخر او همه چیز را می‌داند! کمی جلوتر میانه های جنگل و درمیان درخت های توت سرو همیشه سبز زندگی می‌کند، او کمکت می‌کند.»

دیگر رمقی برای پاهای کوچک و خسته اش نمانده بود اما آخرین امیدش را هم امتحان می‌کرد با اینکه از جنگل می‌ترسید. او خیلی کله شق بود.

ترسان و لرزان پا به جنگل گذاشت که پر بود از درخت های بلند. درختانی که قدشان به ده برابر قد پسرک می‌رسید و سایه ای تاریک انداخته بودند. صنوبرها با نسیم، رقصی به راه انداخته بودند و سنجاب های پرنجب و جوش از بلوط ها بالا می‌رفتند. همان طور که با احتیاط و دقتی اطرافش را نگاه می کرد ناگاه خود را مقابل سرو پیر یافت. قامت و ابهتی داشت که صدایش را به لرزه انداخت. هرچند سرمای سایه ی درختان هم در آن شریک بودند: «س..سلام سرو همیشه سبز! گفتند تو میدانی بهار کجاست! بهار واقعا کجاست؟» سرو پیر سحرخیز تر از همسایه هایش بود. از سرحالی او مشخص بود چند ساعتی می‌شود که بیدار شده و روزش را آغاز کرده است: «که گفתי دنبال بهاری؟!» ترسیده از ابهت و بلندی اش، فقط سری به نشانه تایید تکان داد. سرو ادامه داد: «بهار تویی! بهار دیگری وجود ندارد که دنبالش باشی پسر!» گیج شده بود: «منم؟» تکانی به شاخ و برگش داد: «هرکس روزی درون خود سبز می‌شود؛ و آن گاه ست که بهار حقیقی را می بیند...»

بیرون ز تو

نیست هرچه در عالم هست

در خود بطلب هرآنچه خواهی که تویی

نسترن شریفی

ذوق زده دوباره

گام ها را بلند کرد و رفت که

از پل چوبی کهنه و لقی رودخانه عبور

کند. از دور که بنفشه ها را دید ناگاه پاهایش دویدن

گرفت. «سلام بنفشه های تازه! بهار اینجاست؟» بنفشه ها

ابتدا با تعجب به هم و سپس به پسرک نگاه کردند: «اینجا

کسی با چنین اسمی نداریم!» و بعد پچ پچی به میان آن ها

افتاد که یکی از آن میانه بلند شد: «آری خودش است! کمی

جلوتر از آن تخته سنگ بزرگ کنار رودخانه درخت بلندقامتی

به تازگی شکوفه زده به چه قشنگی! حتما آن جاست.» دوباره

ذوق پسرک ماجراجو در پاهایش نمایان شد و باز دویدن

گرفت جوری که صدای وسایل درون کیفش بلند شد.

درخت سیب پیری از دور نمایان بود که تازه روی چند

شاخه اش شکوفه های ریز روئیده بود و تصویر زیبایی با

جنگل پشت سرش ساخته بود. «سلام درخت تازه زنده شده!

تو بهار را ندیدی؟ گفتند اینجاست!» در نسیم تازه صبح

تکانی به شاخ و برگ هایش می‌داد: «چی؟ بهار؟ تا به حال

ندیدمش! حتما سرو پیر



# لبخندت

مرا به وادي عشقت كشانده لبخندت  
سلام گرم تو را هم رسانده لبخندت

غمی که بعد تو در سینه ام قرق می کرد  
چگونه بر سر جایش نشانده لبخندت

دلَم کویر پر از بوته های پژمرده ست  
در آن به زور طراوت چپانده لبخندت

هنوز جای سوال است بذر عشقت را  
چگونه در غزلَم پرورانده لبخندت

بین که چای و گل و شعر هم مهیا شد  
جهان نشسته تماشا و مانده لبخندت

نخواستی که دلَم را اسیر خود بکنی  
وگرنه دست مرا خوب خوانده لبخندت

نگاه می کنمت گاه چشم می پوشم  
وگرنه فاتحه ام را که خوانده لبخندت

بگو چه مانده برایم غزل غزل حسرت  
بین مرا به چه حالی کشانده لبخندت

خطای قافیه در بیت بعد از مستی ست  
که هوش از سر شاعر پرانده لبخندت

فقط اشاره بکن تا جهان فرو ریزد  
تمام دار و ندارم فدای لبخندت

گوهر قوامی



برای گوش سپاری به نسخه صوتی این شعر  
بارکد را اسکن کنید

# عاشقانه های من

که گفته جمع دو با دو یقین چهار شود؟  
تو آمدی که به یک گل خزان بهار شود

تو آمدی که درخت خمیده ی روحم  
دوباره زنده و سرسبز و استوار شود

تو آمدی که غبار غم از دم برود  
و دل به خنده چشمان تو دچار شود

به دور من چه زیادند خوب سیمایان  
ولی چه سخت تواند کسی نگار شود

چه بود راز نگاه پر از طراوت تو  
که هر کجا نظری کرده سبزه زار شود

بتاب ذره ای از آن نگاه پرمهرت  
که کوه قند دم غرق چشمه سار شود

عجیب نیست که شهری به جام چشم تو که  
در آن شراب زلالیست هی خمار شود...

غمی به دل که چه دور از من و جهان منی  
چه خوش به یمن حضورت غم غبار شود

خزان قبل تو دل را گرفته پس برگرد  
شکوفه های دم یک به یک انار شود

دگر هوای کسی نیست در هوای توام  
خوشم اگر به رضایت سرم به دار شود

اثری از شاعران کار گروه ادبی زیتون



برای گوش سپاری به نسخه صوتی این شعر  
بارکد را اسکن کنید





برای گوش سپاری به نسخه صوتی این شعر  
بارگدا را اسکن کنید

تمام سهم زمین غصه، زخم ها کاری  
اسیر دلهره هاییم و اشک ها جاری

لباس کهنه ی مردم لباس تزویر است  
جهان خراب شد از این دروغ تکراری

نقاب روی نقاب آنقدر زدند اینجا  
که خسته شد خود شیطان از این ریاکاری

به رغم آنکه همه لاف عاشقی زده اند  
نه از جنون خبری و نه شوق دیداری

ولی در این همه ظلمت تو نقطه ی نوری  
فقط تویی که دل صاف و ساده ای داری

خلیل وار بسوزان مرا... ببین و بخند  
میان آتش عشقت خوشا گرفتاری

جواب تلخ سزای سوال شیرین نیست  
!به من که خیر تو را خواستم بگو آری

رسوخ کن به وجودم ترانه ی احساس  
که عاشقانه بگوید جوان قیداری

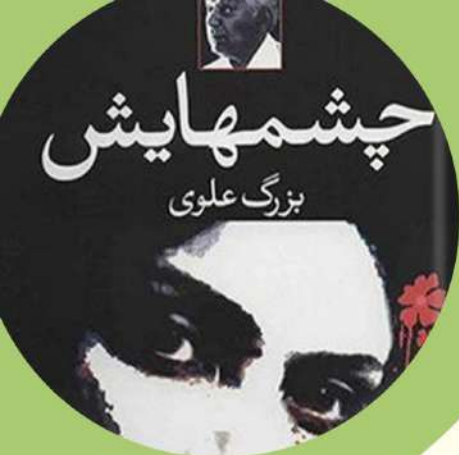
...دروغ و ظلمت و تزویر و غم... درست! ولی  
همین بس است برایم که دوستم داری

ابوالفضل بیگدلی



# چشم‌هایش

بزرگ علوی



## نقد کتاب چشم‌هایش

بعید است کتابخوانی حرفه‌ای باشید و نام کتاب چشم‌هایش را نشنیده باشید.

این رمان عاشقانه-اجتماعی و با رگه‌هایی از سیاست، در سال 1331 توسط مترجم، سیاست‌مدار و نویسنده‌ی توانا، بزرگ علوی به رشته‌ی تحریر در آمد.

داستان این رمان بدین ترتیب است که پس از مرگ نقاش بزرگ و مبارز سیاسی، دوستداران وی به دنبال کشف مرگ مشکوک ایشان در تبعید، به تحقیق و بررسی آثار ایشان می‌پردازند. معروف‌ترین اثر نقاش پرده‌ای از چشمان زنی است که رازهای زیادی را در خود پنهان کرده است. چشمانی به رنگ شب که سیاهی آن، بیننده را در ژرفای خود غرق می‌کند.

این نقاشی به قدری تاثیر گذار و عمیق است که ناظم مدرسه‌ای که تابلوهای استاد ماکان در آن نگهداری می‌شود وادار می‌شود تا به دنبال یافتن آن زن، صاحب چشمان اسرار آمیز و راز نهفته در آن باشد؛ بی‌گمان میان این زن شوریده و مرگ استاد ارتباطی رمز آلود نهفته است.

متن کتاب محتوایی بی‌غل و غش اما کلماتی ثقیل دارد که خوانش کتاب را برای افرادی که به ندرت اهل کتاب هستند سخت می‌کند.

در طول داستان از توصیفات بسیار جزئی و دقیق استفاده شده‌است که تبحر نویسنده را در نوشتن نمایان می‌کند، اما در میانه‌ی کتاب این توصیفات بسیار زیاد و تا حدی خسته‌کننده می‌شود.

نقطه‌ی اوج کتاب در اواخر آن اتفاق می‌افتد و می‌توان گفت که کتاب سیری صعودی را طی می‌کند تا به نقطه‌ی عطف خود برسد.

کتاب چشم‌هایش به دلیل قلم بسیار قوی و محکمی که دارد در طبقه‌ی رمان‌های مهم و جریان ساز ایرانی قرار می‌گیرد. بزرگ علوی از شیوه‌ی پراکنده نویسی کمک می‌گیرد و این قطعات پراکنده در رمان، در کنار هم یک داستان منسجم را به تصویر می‌کشند.

گمان می‌رود شخصیت استاد ماکان که در کتاب به آن اشاره شده برگرفته از شخصیت کمال الملک، نقاش معروف ایرانی‌ست. کتاب‌های گیله مرد، چمدان و 35 نفر از دیگر رمان‌های بزرگ علوی می‌باشند که در این میان "چشم‌هایش" برترین رمان وی محسوب می‌شود.

این نویسنده روحیه‌ی مبارزه جویانه‌ی خود را در آثارش حفظ کرده است.

در قسمتی از رمان چنین آورده شده است:

"زیر تابلو، زیر قاب عکس، استاد به خط خود نوشته بود: چشم‌هایش - یعنی چشم‌های زنی که او را خوشبخت کرده یا به روز سیاه نشانده... چشم‌های زنی که در هر حال در زندگی استاد اثر سنگینی گذاشته و نقاش را برانگیخته است."

آیدا شریفی

برای گوش‌دهی به نسخه صوتی این متن  
بارکد را اسکن کنید



۹

نشریه زیتون / شماره سیزدهم / پیشواز نوروز ۱۴۰۲

## لاله‌ای در دل خاک

بالاخره روزی سرمای زمستانِ زندگی، گرم میشود با خبرهای خوب؛ شکوفه‌ها ظهور میکنند و نوید میدهند بهار را. بالاخره روزی به تلخی روزگارمان می‌خندیم و شیرینی توئدی نو را زیر زبانه‌مان حس میکنیم.

کنار پنجره ایستاده‌ام. شاهد از راه رسیدن بهار خواهم ماند. شادی در دم با سبزه عید جوانه می‌زند، با شکفته شدن شکوفه‌های صورتی درختان حیاطمان لبخند می‌زنم؛ اما باز به خودم می‌آیم. آن کودک زباله گرد در گرداب پر از مشغله ذهنم، خودش را به خاطر می‌آورد. من امروز چگونه شاد باشم وقتی تنها فرق بهار و زمستان برای او یخ زدن یا نزدن دستانش در سطل زباله هاست؟

ذهنم را خالی از فکرهای منفی گونه گاه مثبت میکنم! امروز را برای خودت باش! برای خودت گل بخر! عاشق خودت باش! باز هم بگو که زندگی زیباست.

نرگس...! پس آن دخترک دستفروش چه؟ یادت هست؟  
من چطور شادی کنم وقتی تنها دغدغه ام زنده ماندن ماهی قرمز هفت سین است؛ در حالیکه آن دخترک باید برای زنده ماندن خودش بجنگد؟!

بهار باید برایم فرصتی باشد تا دوباره قلبم چون گل‌های لاله از لای خاک بیرون بیاید و زیبایی را به جهانش هدیه دهد، بهار باید فرصتی باشد تا دوباره شادی ببخشم به هر کس که در مسیرم باشد و با دیدن لبخند او شاد شوم، بهار باید بیاید تا دوباره دستان یکدیگر را بگیریم و به یاد آوریم که هرگز تنها نمی‌مانیم.

خبرهای خوب می‌آیند؟ آری؛ خبر خوب به دست من و تو زاده میشود و ریشه میدواند در چشمانی که از شوق، پر از اشک اند؛ به راستی خود ما خبرهای خوبیم!  
نرگس اکبری

# گالری عکاسی



عکس: فرشید لاله پور

# گالری عکاسی



عکس: فرشید لاله پور



# گالری نقاشی



نقاشی: ریحانه جمالی

# گالری نقاشی



نقاشی: آیدا شریفی



## بهار دلبر

بهار آمده است تا فرش سبز بر زمین بیندازد. آمده تا جامهء سبز بر تن عریان درختان بپوشاند؛ او آمده تا چشم هر بیننده ای را خیره به رقص طبیعت کند، آمده تا با نفس مسیحایی خود طراوت و خرمی و زندگی را در جسم بی جان کائنات بدمد. آری بهار روح زمین است؛ او آمده تا بشارت امید و زندگی دوباره را بدهد. او آمده تا بگویید

هیچ رفتنی همیشگی نیست؛ او آمده تا اعجاز کند و قدرت خدا را به رخ زمستان؛ که به خیال خود مرگ طبیعت است بکشد، آری بهار دست خداست.

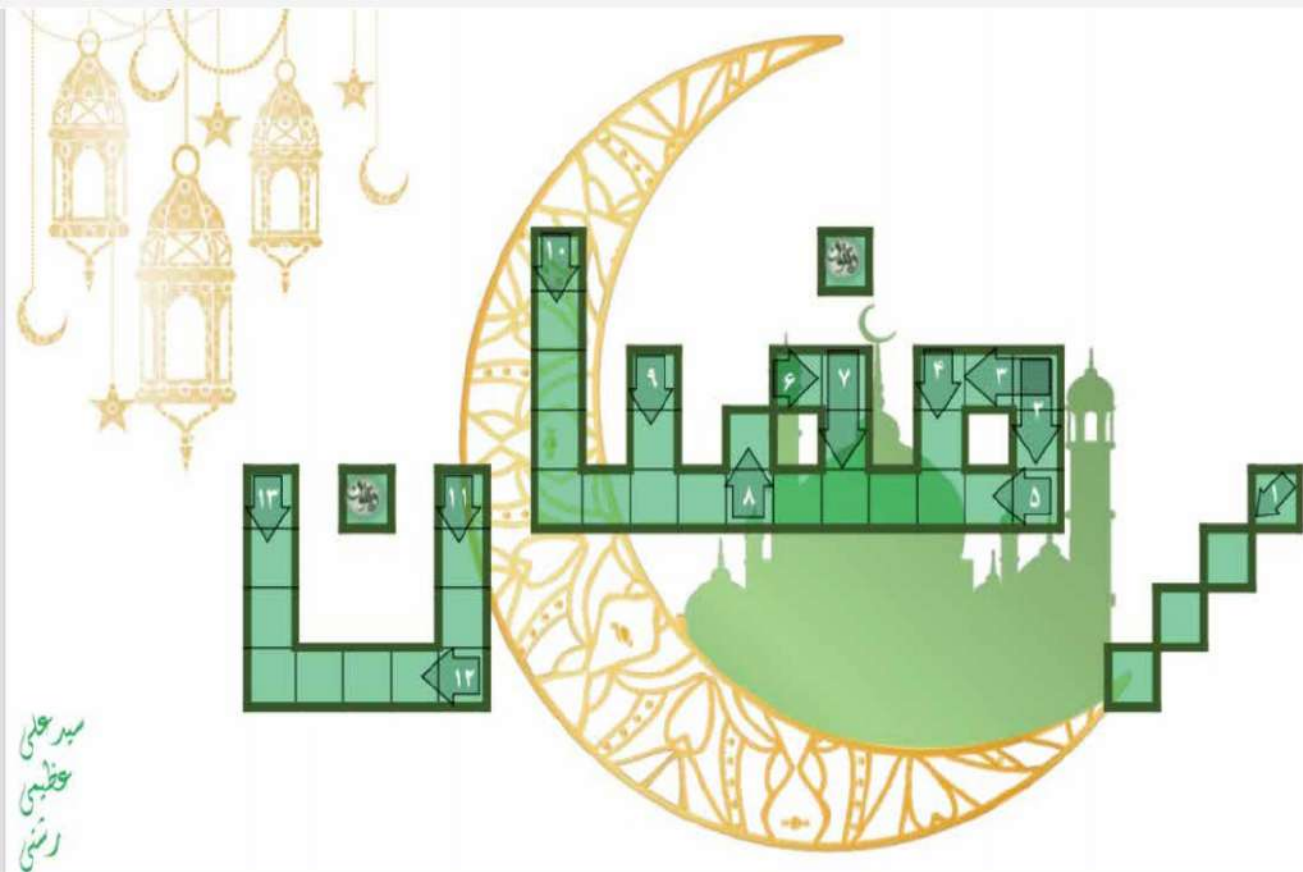
زبانم از وصف زیباییت الکن است هنگامی که در فراق معشوق زیر باران بهاری بدون ترس از اینکه اشک هایم دیده شود از اعماق وجودم میگیرم.

دروغ زیباییست لحظه ای که میگویم گریه نکرده ام و فقط قطره های باران روی گونه هایم افتاده، البته دروغ هم نیست؛ گریه ام حاصل برخورد ابرهای عقل و قلبم است که رعد و برق روحم و بارانی شدن چشمم را به دنبال دارد. آب و هوای روحم ناپایدار است. در چشمانم سیل می آید. ذهنم طوفانیست، جاده های قلبم لغزنده است. لطفا تا اطلاع ثانوی از عبور غیر ضروری در سرزمین عشق وجودم بپرهیزید...

وقتی چشمم را میبندم به نوروز های کودکی ام میروم، سفره هفت سین، دید و بازدید، ماهی قرمز و دنیایی به کوچکی تنگ، چقدر شبیه آن ماهی هستیم فقط تنگ دنیای ما به بزرگی زمین است و ما هم گاهی فراموش میکنیم که به دریا تعلق داریم نه این تنگ تنگ...

اما چه شیرین تر از عیدی گرفتن، اسکناس های نو که لمس کردنشان دلنشین بود. سیب سرخ، تخم مرغ های رنگی دوست داشتنی و سبزه پر از زندگی. خدایا بھارت از ازل تا ابد، نقطه عطف زمان است. فکر میکنم عمر آدمی هم بهاری دارد، بله جوانی بهار عمر است، جوانی یعنی نشاط و سرزندگی، جوانی یعنی امید، جوانی یعنی شروع درخشان، جوانی یعنی بهار، بهار جوانی آراسته به وجود عشق است. عشقی که آدمی را از هر خصلت بد پاک می سازد. عشقی که دلیل زندگی می شود. عشقی که اثبات میکند بدون وجود معشوق چطور می شود بین خیل عظیم انسان ها تنها ماند. عشقی که هم درد است و هم درمان، عشقی که ثابت کرد طعمی بین تلخ و شیرین وجود دارد، عشقی که نتیجه پیروزی قلب در جدال با عقل است. خدایا چشمان معشوقم آینه خدا نمای من است. خدایا من غرق دنیای فانی و زلف معشوق طناب نجات من است. خدایا من از مختصات زیباییت هیچ تصویری ندارم وقتی که فکر میکنم دلبر و بهار هر دو مخلوق تواند...

نویسنده: حمیدرضا حسین نیا



۱- بیت روبه رو از کیست صنبا با غم عشق تو چه تدبیر کنم / تا به کی در غم تو ناله شب گیر کنم

۲- تخلص شعری محمد بن علی بن ملک‌داد تبریزی

۳- شانزدهمین حرف الفبای فارسی

۴- در لغت به معنی به هم پیوستن و در رشته کشیدن دانه های جواهر است و در اصطلاح سخنی است که دارای وزن و قافیه باشد

۵- نخستین زن ایرانی بود که به صورتی حرفه‌ای در زبان فارسی داستان نوشت و مهم‌ترین اثر او رمان سووشون است

۶- الفبای موسیقی

۷- در لغت به معنی انجیر است

۸- یکی از حروف اضافه

۹- نام یکی از شعرهای نیما یوشیج

۱۰- نام یکی از شعرهای سهراب سپهری

۱۱- رمانی است از نویسنده انگلیسی شارلوت برونته که در سال ۱۸۵۳ منتشر شد.

۱۲- نوعی آرایه ادبی که در لغت به معنی جواهر نشانیدن بر چیزی و گوهرنشان ساختن است. در این آرایه کلمات یک مصراع یا عبارت

با کلمات مصراع یا عبارت دیگر در وزن و حروف پایانی یکسان هستند

۱۳- به معنی پاره‌ای از گیاه که خشک شده و باقی آن، تر باشد. در لغت به معنی چیزی است که از دو بخش ممتاز ترکیب شده باشد.

در اصطلاح ادبی، وقتی شاعر بیت یا مصراعی را به زبانی دیگر بیاورد و سروده خود او باشد، می‌گوییم از این آرایه استفاده کرده است



فروردین ۱۴۰۲						
روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز	تاریخ	روز
۴	۳	۲	۱			
۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹
۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	

## سال ۱۴۰۲ در یک نگاه:

تحويل سال:

سال ۱۴۰۲ خورشیدی از ساعت ۰۰ و ۵۴ دقیقه و ۲۸ ثانیه بامداد سه شنبه، اول فروردین ماه آغاز خواهد شد.

نماد سال:

همه ساله یک حیوان را به عنوان نماد سال انتخاب می کنند و نماد سال ۱۴۰۲ خرگوش می باشد. خرگوش نمادی از زیرکی، رفاه، فراوانی و باروری است.

رنگ سال:

رنگ هر سال با توجه به شروع سال جدید میلادی توسط کمپانی پنتون، به عنوان مرجع جهانی حوزه رنگ برگزیده می شود. در آستانه سال ۲۰۲۳ نیز که همپوشانی با سال ۱۴۰۲ نیز دارد، رنگ سال جدید مشخص شده است. این رنگ یک طیف خاص از رنگ قرمز است که با نام ویوا مگنتو یا قرمز پرشین معرفی شده است. قرمز پرشین در مجموعه رنگ پنتون؛ برگرفته از خاک قرمز خلیج فارس است.

تعطیلات ۱۴۰۲

با بررسی اجمالی تقویم ۱۴۰۲، می توان به این نتیجه رسید. که در برخی ماه های سال جدید، به غیر از جمعه هیچ تعطیلی رسمی وجود ندارد. برای مثال، در ماه های آبان و آذر ۱۴۰۲ هیچ گونه تعطیلی در تقویم مشاهده نمی کنیم.

فروردین ۱۴۰۲، ماهی است که بیشتر روز های تعطیل را به خود اختصاص داده است. دلیل این موضوع را می توان قرارگیری این ماه در تعطیلات نوروز و آغاز سال جدید دانست. نوروز یکی از مناسبت های باستانی کشور ایران است. از این رو، با آغاز شدن آن، تمامی ایرانیان در کشور و سرتاسر جهان این موضوع را جشن خواهند گرفت.

نکته قابل توجه در تقویم سال ۱۴۰۲ تلاقی تعطیلات نوروز با ماه رمضان است. ماه رمضان از روز پنجشنبه سوم فروردین ۱۴۰۲ آغاز خواهد شد و روز شنبه ۲ اردیبهشت ۱۴۰۲ آخرین روز رمضان است و عید فطر روز دوم اردیبهشت خواهد بود.

مهم ترین رویداد نجومی

۱۳ روز پس از شروع سال جدید، یعنی در آخرین روز فروردین ماه سال ۱۴۰۲، خورشید گرفتگی جزئی را در آسمان خواهیم داشت. البته بسیار احتمال کمی خواهد داشت که این خورشید گرفتگی از ایران قابل مشاهده باشد. اما رویداد دیگری که قابل اشاره است، پدیده ماه گرفتگی است که در یکشنبه ۶ آبان ماه ۱۴۰۲ رخ می دهد. این پدیده نجومی به احتمال فراوان از ایران قابل مشاهده خواهد بود.

فرشید لاله پور



ارنی کسی بگوید که ترا ندیده باشد  
تو که با منی همیشه ، چه تری چه لن ترانی